

## گفتارنوشت‌های صوفیان بازشناسی یک گونه نوشتاری

داوود پورمظفری\*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

### چکیده

بخش زیادی از میراث مکتوب تصوف صورت نوشته‌شده مجالس درس، وعظ و حکایاتی است که در افواه رواج داشته است. به تعبیر دیگر، بخشی از متون صوفیانه دراصل، انتقال و ثبت گفتار به صورت نوشتار است. از این رو، عناصری از هر دو بافت در آن‌ها قابل مطالعه و شناسایی است. رده‌بندی متون صوفیان بر پایه بافت‌های شکل‌دهنده آن‌ها، یعنی گفتار و نوشتار، به پیوستاری در میانه این دو بافت می‌انجامد. آنچه در این پژوهش «گفتارنوشت» نامیده می‌شود، عنوانی است برای نام‌گذاری پیوستار گفتار و نوشتار که برآیند آمیزش این دو بافت است و درون خود گونه‌های کوچک‌تری مانند مقامات، مقالات، مناقب، مجالس، سیر و امالی دارد. زیرگونه‌های مورد بحث نیز به دلیل دوری یا نزدیکی به هریک از دو سوی پیوستار گفتار-نوشتار، ویژگی‌های متفاوتی دارند که هریک به صورت جداگانه قابل سنجش و مطالعه‌اند. نویسنده کوشیده است با بهره‌گیری از علم زبان‌شناسی، تفاوت‌های گفتارنوشت‌های صوفیان را با انواع دیگر نوشتار در سطوح آوایی، صرفی، نحوی و گفتمانی نشان دهد و سرانجام، گفتارنوشت را به عنوان یک ژانر در نوشتار صوفیانه تبیین کند.

واژه‌های کلیدی: گفتارنوشت، صوفیان، نثر عرفانی، مقامات، مقالات، مجالس، سیر، امالی.

## ۱. مقدمه

صوفیان برای آموزش و تبیین مسائل نظری تصوف، تفسیر قرآن، املائی حدیث و... مجالسی تشکیل می‌دادند. جلسات عمومی همان وعظ و خطابه‌های آنان است که مخاطبانی از هر صنف در آن حضور پیدا می‌کردند. غیر از این، مجالس خصوصی‌تری نیز وجود داشت که از آن مریدان و شاگردانشان بود و حلقه درس و بحث به‌شمار می‌رفت. به‌درستی مشخص نیست که قدیم‌ترین مجالس صوفیان در چه دوره‌هایی شکل گرفته؛ اما بر اساس برخی شواهد تاریخی، مریدان و شاگردان به تاسی از سنت حدیث، ثبت و ضبط عین گفتار پیران تصوف - و بسنده نکردن به محتوای آن - را همواره مراعات می‌کرده‌اند. از این رو، عده‌ای از مریدان در همان‌جا از سخنان پیر یادداشت برمی‌داشته و بعد آن را به رؤیت او می‌رسانده‌اند. گاه مجالس به قصد املائی گفتارها یا آموزه‌های صوفیان تشکیل می‌شده است و در واقع، گفته‌های ایشان درس‌نامه‌ای بوده که برای شاگردان تقریر می‌شده و آن‌ها بدون دخل و تصرف آن‌ها را می‌نوشته‌اند. پاره‌ای دیگر از آثار صوفیان صورت‌مجلس یا املائی تقریرات پیران تصوف نبوده؛ بلکه ذکر مآثر و احوال و مقامات آنان بوده است. این دسته از آثار اغلب به انگیزه حفظ اقوال و گرامی‌داشت احوال پیران، به قلم فرزندان یا شاگردانشان نوشته شده است و با دوران حیات پیر فاصله زمانی زیادی دارد.<sup>۱</sup> چنین آثاری که در مصطلحات قدما به امالی، سیر، مناقب، مقامات، مقالات و مانند آن شهرت یافته، در این نوشته به‌طور کلی «گفتارنوشت» خوانده شده است.<sup>۲</sup>

مسئله اصلی این پژوهش، تبیین خصایص سبکی گفتارنوشت‌ها به‌عنوان ژانری در نوشتار صوفیانه است. فرضیه مقاله این است که ویژگی‌های زبان گفتار و بافت موقعیتی مجالس صوفیان در گفتارنوشت‌ها، موجب تمایز آشکار این دسته از متون با متون نوشتاری شده است. نگارنده برای اثبات این فرضیه، با استفاده از علم زبان‌شناسی در زمینه آواشناسی، صرف، نحو، کاربردشناسی و معناشناسی کاربردی می‌کوشد تا ضمن مقایسه مقالات شمس تبریزی با کشف‌المحجوب هجویری (به‌عنوان متنی نوشتاری) به این سؤال‌ها پاسخ دهد: مختصات سبکی گفتارنوشت‌ها چیست؟ در سطوح مختلف زبانی، این نوع از نوشتار چه تفاوت‌هایی با متون نوشتاری دیگر دارد؟

به همین منظور، تقابل سبکی **مقالات و کشف‌المحجوب** در دو سطح خرد (سطوح آوایی، صرفی و نحوی) و کلان (واحد‌های فراتر از جمله) مورد بحث قرار می‌گیرد. اما پیش از هرچیز لازم است از چیستی اصطلاح گفتارنوشت و دلایل وضع آن سخن به میان آید.

## ۲. گفتارنوشت چیست؟

ما معمولاً برای برقراری ارتباط، از دو نمود آوایی (گفتار) و دیداری (نوشتار) قوه ناطقه<sup>۳</sup> استفاده می‌کنیم<sup>۴</sup>. زبان نوشتار بر پایه زبان گفتار پدید آمده و در واقع، صورت کتابت‌شده گفتار است. هر دو گونه نوشتاری و گفتاری زبان همراه با تحولات اجتماعی و فرهنگی، پیوسته در حال دگرگونی‌اند. تغییرات زبانی در گفتار با سرعت بیشتری روی می‌دهد؛ اما زبان نوشتار به سبب امکان ثبت و ضبط به وسیله نظام‌های نوشتاری، در مقابل تغییرات از ثبات بیشتری برخوردار است. از این رو، گونه گفتاری و نوشتاری زبان اندک‌اندک ویژگی‌های خاصی کسب می‌کنند که موجب تمایز آن‌ها از یکدیگر می‌شود.

در زبان فارسی میان دو زبان‌گونه گفتار و نوشتار در سطوح واجی، واژگانی، صرفی و نحوی تفاوت‌های آشکاری وجود دارد. به همین دلیل، برخی محققان به دو زبان‌گونه<sup>۵</sup> در زبان فارسی قائل شده‌اند (ر. ک نرسیسیانس، ۱۳۶۴: ۷۵-۷۷؛ جرمیاس، ۱۳۶۶: ۱۰۴). با توجه به تفاوت‌هایی که در سطوح مختلف زبانی میان دو گونه گفتار و نوشتار در زبان فارسی هست، می‌توان پیوستاری سبکی<sup>۶</sup> را در میانه این دو در نظر گرفت. اگر نوشتار را یک سوی پاره‌خط و گفتار را سوی دیگر آن تصور کنیم، بر روی پاره‌خط گفتار-نوشتار می‌توان نقاط بی‌شماری قرار داد که به یکی از دو سوی پاره‌خط یعنی گفتار یا نوشتار نزدیک‌تر و از دیگری دورتر باشد. به عبارت دیگر، میان دو حد نهایی این پاره‌خط گونه‌های دیگری نیز وجود دارد. بنابراین، ایجاد مرز قاطعی میان سبک‌های مختلف کار دشواری است؛ زیرا اصولاً در پیوستار سبکی مرز روشن و قاطعی میان گونه‌های مختلف نمی‌توان ایجاد کرد و هرگونه دسته‌بندی با در نظر گرفتن بسامد<sup>۷</sup> یک یا چند عنصر زبانی امکان‌پذیر است.

علاوه بر دو گونه زبانی مورد بحث، نکته بسیار مهم در بررسی این دسته از متون صوفیانه یافتن پاسخ‌هایی برای این سؤالات است: پدیدآورنده گفتارنوشت‌های صوفیانه کیست؟ آیا پدیدآورنده گفتارنوشت‌ها همان نویسنده متن است؟ اثری چون *مقالات* را در نظر بگیرید که پدیدآورنده واقعی آن شمس تبریزی است؛ اما چنین متنی به صورتی که امروز در اختیار ماست، بر قلم او جاری نشده است. نویسنده یا گردآورنده *مقالات* فرد یا افراد گمنامی هستند که در موقعیت‌های مختلف سخنان شمس را گاه با توجه به بافت و گاه فارغ از آن، بر اوراقی ثبت کرده و هیچ‌گاه مجال پاک‌نویسی و بازبینی نیافته‌اند. در *مقالات*، اندیشه و فکر از آن شمس است؛ اما نوشتارش از آن دیگری است و ناگفته پیداست که اگر اندیشه‌ها و حتی سخنان شخصی به قلم فردی دیگر به نگارش درآید، آن اثر هم وام‌دار گوینده است و هم نویسنده. در این صورت، شمس به اعتباری آفریننده *مقالات* است و به اعتباری دیگر نویسنده آن نیست. در چنین شرایطی، آیا می‌توان همه خصایص زبانی *مقالات* را به شمس تبریزی نسبت داد؟

با توجه به آنچه پیش از این گفته شد و از آنجا که تاکنون درباره این دسته از آثار عرفانی تحقیقی صورت نگرفته و نیز واژه‌های رایجی مانند «نویسنده»، «مؤلف»، «تألیف» و... را در بسیاری از جاها برای گردآوری این متون یا پدیدآورنده اصلی آن‌ها نمی‌توان به کار برد، اصطلاح «گفتارنوشت» برای نامیدن این دسته از متون وضع شده است. در وضع این واژه دو عنصر کارایی (سهولت در یادگیری و کاربرد واژه) و رسایی (شفافیت معنایی واژه و القای مفهوم مورد نظر) مورد توجه بوده است. دلایل دیگری نیز در وضع این اصطلاح تأثیر داشته است:

۱. محتوای مقامات، مقالات، مجالس و امالی ابتدا در بافت گفتار پدید آمده، سپس به بافت نوشتار منتقل شده است. به همین دلیل، منطقی است که در واژه پیشنهادی گفت / گفتار بر نوشت / نوشتار مقدم باشد.

۲. در زبان فارسی، فعل «گفتن» هم برای شعر (شعرگفتن) و هم برای نثر (خطبه‌گفتن، مجلس‌گفتن، سخن‌گفتن و املاگفتن) به کار می‌رود. از این رو، گفتارنوشت را می‌توان ژانری دانست که هم برخی از آثار شاعرانه و منظوم (*غزلیات شمس*، *مثنوی معنوی* و *رباب‌نامه*) و هم برخی از متون نثر را شامل می‌شود. به همین دلیل، نگارنده

گفتارنوشت و دیگر مشتقات آن را مناسب‌تر از نثر شفاهی، نثر گفتاری یا نثر خطابی می‌داند.

۳. در عنوان پیشنهادی، واژه‌های «گفت» و «نوشت» وجود دارد که بیانگر بازتاب دو بافت گفتار و نوشتار در گفتارنوشت است. به همین دلیل، عنوان، معرف نوع نوشته است و امید می‌رود با شمّ زبانی خوانندگان و مخاطبان فارسی‌زبان ناسازگار نباشد.

### ۳. پیشینه تحقیق

صرف‌نظر از برخی نوشته‌های محققان و مورخان ادبی در باب رده‌بندی انواع نثر فارسی که به‌طور ضمنی در آن‌ها به نثرهای عرفانی نیز اشاره‌ای شده است؛ پژوهش‌هایی که بتوان به‌نوعی آن‌ها را با موضوع این مقاله مرتبط دانست، انگشت‌شمار و بسیار مجمل است.

رستگار فسایی در *انواع نثر فارسی* درباره «مجلس‌گویی و مجلس‌نویسی» (۲۵۰-۲۵۸)، «امالی» (۲۶۴-۲۶۵)، «احوال مشایخ متصوفه» (۳۶۶-۳۷۰) و «مجالس و مقامات مشایخ صوفیه» (۳۹۴-۳۹۵) اطلاعاتی پراکنده و بسیار کلی آورده که فقط در حدّ معرفی آثار است.

محمد غلامرزایی در *سبک‌شناسی نثرهای صوفیانه*، نثرهای صوفیانه را از نظر موضوع در دو دسته: نثرهای تعلیمی و تبلیغی، و نثرهای تغزلی قرار داده است (۶۸-۶۷). نویسنده کتاب برای نثرهای تعلیمی و تبلیغی فروعی را نیز در نظر گرفته و آن‌ها را با عنوان تفسیرهای صوفیان، تذکره‌های صوفیان (مقامات و سیر)، معارف و مقالات، مجالس، داستان‌های رمزی و مکتوبات دسته‌بندی کرده است. در ادامه، نثرهای صوفیانه را از نظر «صورت و شکل و شیوه عرضۀ مطالب» (۶۹) به سه گونه «رساله و کتاب»، «گفتار» و «مکتوبات» تقسیم کرده؛ اما هیچ توضیحی نداده است که مثلاً به چه علت و با چه معیاری کتاب را در برابر مکتوبات قرار داده و یا در چه سطحی و چگونه می‌توان این دو را از گفتار تمییز داد.

محمدعلی موحد به تفاوت بارز گفتارنوشت‌های نثر عرفانی و دیگر آثار مشهور به‌درستی، اما به‌اختصار، اشاراتی کرده است:

در میان آثار منتور، ژانر بخصوصی داریم که زیر عنوان مقالات، معارف یا ملفوظات و امثال آن شناخته می‌شود؛ مانند مقالات شمس تبریزی یا معارف سید برهان‌الدین محقق ترمذی. این‌ها هیچ‌کدام ریخته قلم خود آن بزرگواران نیست؛ بلکه کلمات و مطالبی است که به تفاریق در اوضاع و احوال گوناگون... بر زبان جاری شده و مریدان آن گفته‌ها را یادداشت کرده و در یک مجموعه گرد آورده‌اند (۱۳۸۸: ۱۱۰).

چنان که گفته شد، جز نوشته‌های اشاره‌وار چند تن از محققان، تاکنون درباره گفتارنوشت‌های نثر فارسی تحقیقی انجام نشده و در اینجا برای نخستین بار، سطوح مختلف زبانی این دسته از متون تحلیل و بررسی می‌شود.

#### ۴. سطوح تحلیل

پیش از این گفته شد که ویژگی‌های سبکی گفتارنوشت‌ها را می‌توان در سطوح زبانی آوایی، واژگانی، صرفی، نحوی و گفتمانی بررسی کرد و تفاوت‌های آن‌ها را با متون نوشتاری نشان داد. اینک تفاوت سبکی مقالات شمس به‌عنوان گفتارنوشت با کشف‌المحجوب به‌عنوان متنی نوشتاری مطالعه می‌شود.

##### ۴-۱. سطح آوایی

##### ۴-۱-۱. ابدال<sup>۱</sup>

۴-۱-۱-۱. هرگاه دو همخوان /n/ و /b/ کنار هم قرار گیرند، در فارسی گفتاری همخوان نخست به /m/ تبدیل می‌شود؛ اما این ابدال در نوشتار ظاهر نمی‌شود. در مقالات شمس موارد متعددی از صورت نوشتاری این فرایند دیده می‌شود: «شکنبه» (۷۸)<sup>۹</sup>، «شنبه» (۲۳۹)، «هنباز» (۲۶۵)، «پنج‌شنبه» (۲۳۹) و «پنبه» (۷۶۳).

۴-۱-۱-۲. در مقالات شمس تبریزی موارد بسیاری از ابدال شناسه -ید/ -id به صورت -یت/ -it به چشم می‌خورد: «نبوده‌ایت» (۳۳۱)، «شنیدیت» (۳۲۷ و ۳۶۷)، «می‌فرمودیت» (۱۸۷، ۳۵۷ و ۳۶۹)، «کردیت» (۱۹۱)، «دادیت» (۲۳۶)، «کرده‌ایت» (۳۷۴)، «خواهیت» (۱۴۲)، «نرسیدیت» (۳۸۰)، «نیامدیت» (۷۰۹)، «بردیت» (۲۹۳)، «بودیت» (۲۷۷ و ۶۵۲)، «پختیت» (۸۲۴) و «تنتیت» (۸۲۶)<sup>۱۰</sup>. غیر از نمونه‌های یادشده، در همه موارد -id

به کار رفته است. با توجه به اینکه هنوز ابدال *-id* به *-it* در گویش‌های جغرافیایی زبان فارسی وجود دارد، به نظر می‌رسد این ابدال همخوانی بیانگر تفاوت میان بافت‌های گفتاری و نوشتاری بوده است. درخور توجه است که در گفتار معیار امروز، این فرایند آوایی به جای *-it* به *-in* تبدیل می‌شود<sup>۱۱</sup>.

۳-۱-۴. ابدال */b/* و */v/* پس از واکه‌های */a/*، */ā/* و */e/* نیز صورتی است که در متون کهن فارسی و همچنین در گویش‌ها رواج دارد. در *مقالات شمس*، در برابر «توریزی» (۲۹۴، ۳۲۴ و ۷۳۶)، «نبشته» (۳۴۴)، «نابیسنده» (۳۲۱)، «پرتاو» (۱۱۰ و ۳۶۹)، «تاو» (۷۵۷) و «ور» (۷۴۰) صورت‌های دیگر همین کلمات یعنی «تبریز» (۱۶۹، ۳۲۴، ۳۵۰ و ۷۳۶)، «تبریزی» (۶۵۳، ۶۸۳، ۷۰۱ و ۳۶۸)، «بنویس» (۳۲۱)، «بنویسد» (۳۲۲)، «برتاب» و «برتابم» (۸۵۱ و ۸۱۰) و «بر» (۷۶۸)<sup>۱۲</sup> دیده می‌شود که تفاوت آوایی بافت گفتار و نوشتار را نشان می‌دهد.

۴-۱-۴. در زبان گفتار */a/* پیش از */hā/* به */ā/* تبدیل می‌شود: بهار (*bahār*) ← باهار (*bāhār*). در زبان فارسی، این قاعده شواهد فراوانی دارد و یکی از آن‌ها، واژه «اصفهان» است. هجویری در *کشف‌المحجوب* صورت نوشتاری این واژه را به کار برده است (ر. ک ۲۱۲، ۲۱۹ و ۵۱۷). در این اثر، صفت نسبی همین اسم در نام دو تن از صوفیان به صورت اصفاهانی (۷۵) و اصباهانی (۲۲۹) نوشته شده است و آشکارا صورت گفتاری آن را نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد با توجه به اینکه صفت اصفاهانی / اصباهانی پسوند نام دو تن از صوفیان مشهور بوده و به همین صورت در افواه رواج داشته، نویسنده نیز همان صورت‌های گفتاری رایج را ترجیح داده و در جاهای دیگر صورت نوشتاری را برگزیده است. هجویری پسوند نام علی بن سهل را جایی اصباهانی (۲۲۹) و در جای دیگر اصفهانی (۵۱۷) آورده است.

## ۲-۱-۴. حذف

۱-۲-۴. در زبان گفتار، امکان حذف دومین همخوان پایانی در خوشه‌های بندشی + روان، سایشی + بندشی، غنه + بندشی وجود دارد (لازار، ۱۳۸۴: ۳۳). نمونه بسیار مغتنمی از این فرایند در *مقالات شمس* یافت شده است: «طبله‌ها را می‌ریخت و درهم می‌زد، تا

مردمان آمدن [= آمدند]، او را گرفتن [= گرفتند]، نزدیک پنجاه درم تلف کرده بود. (۱۱۲).

۴-۱-۲-۲. در فارسی گفتاری، /h/ گاه با ادغام یا بدون ادغام واکه‌ها حذف می‌شود. در یکی از این فرایندهای پرکاربرد با حذف دو واج، -ehe\_ به صورت -e- و -ahā- به صورت -ā- درمی‌آید:

چهل (Čehel) ← چل (Čel)

چهار (Čahār) ← چار (Čār)<sup>۱۳</sup>

در *کشف‌المحجوب* همه‌جا واژه‌هایی چون «چهار» و «چهل» در ترکیباتی نظیر «چهارچوب» (۴۴۷)، «چهل‌چله» (۴۷۳)، «چهارپا» (۷۰) و ... فقط به صورت نوشتاری آن ثبت شده است. در *مقالات شمس* نیز همه‌جا صورت نوشتاری «چهل» (۱۸۲، ۳۷۵ و ۲۹۶) و «چهار» (۲۹۱، ۲۷۵، ۳۷۵ و ...) به کار رفته جز «چله» (۱۷۹، ۱۲۳ و ...) که حذف در آن رخ داده و در برابر «چله» در *کشف‌المحجوب* درخور ذکر است.

۴-۱-۲-۳. در زبان گفتار ریشه مضارع فعل آوردن (āvardan) یعنی آور- (āvar-) به آر- (ār-) تبدیل می‌شود. این فرایند بیشتر در فعل‌های مضارع التزامی روی می‌دهد. در *مقالات شمس* هم صورت گفتاری این فعل: می‌آرد (۲۶۲) و نیارد (۲۷۰) و هم صورت نوشتاری آن: بیاورم (۲۴۶) وجود دارد. اما در *کشف‌المحجوب* همیشه صورت گفتاری آن به کار رفته است.

۴-۱-۲-۴. هنگامی که دو همخوان همسان یا هم‌واجگاه در کنار هم قرار بگیرند، یکی از آن‌ها از زنجیره گفتار حذف می‌شود؛ اما در صورت‌های نوشتاری، هر دوی آن‌ها حفظ می‌شود:

بلندتر (bolandtar) ← بلنتر (bolantar)

درست‌تر (dorosttar) ← درست‌تر (dorostar)

در *کشف‌المحجوب* چنین فرایندی در واژه‌های «هیچیز»، «هیجا»، «سخت‌تر»، «درست‌تر»، «بلنتر» و «دوست‌تر» مشاهده می‌شود که در واقع صورت‌های گفتاری هستند<sup>۱۴</sup>. در *مقالات شمس* فقط از صورت نوشتاری آن، یعنی «بلندتر» (۶۴۷-۶۴۸)، «درست‌تر» (۳۸۳) و «دوست‌تر» (۶۵۶) استفاده شده است.



۴-۱-۲-۵. یکی از صورت‌های رایج گفتاری در متون کهن و گویش‌های زبان فارسی، اسقاط همخوان و واکه *ad-* از فعل «بودن» است که در *مقالات شمس* نیز کمتر دیده می‌شود<sup>۱۵</sup>؛ اما در *کشف‌المحجوب* هیچ نمودی ندارد:

بود (= باشد) (*bovad*) ← بو (*bu:*)

۴-۱-۲-۶. در زبان گفتار، پس از هر واکه‌ای امکان حذف واکه آغازی ضمیر در تمام اشخاص وجود دارد (لازار، ۱۳۸۴: ۴). در این صورت، یک همخوان میانجی و یک واکه حذف می‌شود:

گلویش (*galuyaš*) ← گلوش (*galuš*)

از این حذف نمونه‌های بسیار قابل توجهی در گفتار شمس تبریزی روی داده که در *مقالات* او ثبت شده است: «بنگرم از روی اندرون که ره‌ام می‌کنند یا نمی‌کنند؟» (۶۷۵)؛ «ره‌اش کنم تا برای خود می‌زید» (۶۸۳)؛ «پاش بگشاییم» (۸۰۳).

۴-۱-۲-۷. حذف همخوان *t-* در پایان واژه نیز ویژه زبان گفتار است. تنها نمونه‌ای که از این فرایند واجی در *کشف‌المحجوب* دیده می‌شود، کنش (*kenes*) به جای کنشت (*kenesht*) است (۳۱۲).

### ۴-۱-۳. قلب

یکی از فرایندهای آوایی است که در بافت گفتاری زبان فارسی به‌ویژه گروه بی‌سواد جامعه روی می‌دهد و معمولاً با نوعی ابدال نیز همراه است:

دیوار (*divār*) ← دیفال (*difāl*)

فقط یک مورد از این قلب و ابدال در *مقالات شمس* یافت می‌شود: «مچفس» (۶۲۰) و «برچفسیده» (۷۷۶).

### ۴-۱-۴. افزایش

۴-۱-۴-۱. در نوشتار و گفتار، شکل آوایی برخی از اعداد طبیعی با هم تفاوت‌هایی دارد. وجود دو صورت «دوانزده» و «دوازده» در کنار همدیگر نمونه‌ای از ثبت صورت‌های گفتاری و نوشتاری در *مقالات شمس* است<sup>۱۶</sup>.

۴-۱-۴-۲. افزودن /ā/ یا hā- به فعل‌های امری دعایی و همچنین فعل نهی به قصد تأکید، خاص زبان گفتار است.<sup>۱۷</sup> در زبان نوشتار به‌جای این واژه‌بست از «مبادا» استفاده می‌شود. «مه‌ایستیدا» (۲۷۷) تنها نمونه‌ای است که در *کشف‌المحجوب* دیده می‌شود.<sup>۱۸</sup>

#### ۴-۱-۵. واحدهای زبرزنجیری<sup>۱۹</sup>

در بافت گفتار، واحدهای زبرزنجیری یکی از عوامل مؤثر بر انتقال معناست. تکیه، درنگ و آهنگ واحدهایی هستند که فراتر از زنجیرهٔ زبانی قرار می‌گیرند و به خط در نمی‌آیند. از این رو، اگر سخنان کسی را بدون هیچ‌گونه دخل و تصرفی مکتوب کنیم، خوانندهٔ آن با ابهام‌های فراوانی روبه‌رو خواهد شد. در نوشتار، به کمک برخی نشانه‌های سجاوندی<sup>۲۰</sup>، قیدها، حروف پیوند، شرط و... می‌توان به درنگ‌ها و آهنگ‌های بافت گفتار پی برد. بر اساس این، مطالعهٔ واحدهای زبرزنجیری عاملی تمایزدهنده میان متون نوشتاری و گفتارنوشت‌هاست.

۴-۱-۵-۱. آهنگ جملات پرسشی: معمولاً در نوشتار، جملات خبری را با قید پرسشی به جملهٔ استفهامی تبدیل می‌کنند. اما در فارسی گفتاری، جمله‌های پرسشی اغلب بدون استفاده از ادات استفهام و فقط با تغییر آهنگ ساخته می‌شوند. لازم است آهنگ چنین جمله‌هایی - هنگامی که به صورت مکتوب درمی‌آیند - با علامت پرسشی (؟) یا قید پرسشی نشان داده شود. در غیر این صورت، ابهام معنایی به وجود می‌آید. عبارات زیر را بخوانید:

۱. جماعتی آمدند بر من، گفتمی سبب رنجه شدن؟ گفتند که دوستی تو.

۲. جماعتی آمدند بر من، گفتمی سبب رنجه شدن چیست؟ گفتند که دوستی تو.

عبارت شمارهٔ یک از *مقالات شمس* (۳۴۴) برگزیده شده و عبارت شمارهٔ دو صورت دیگری از آن است. به نظر می‌رسد عبارت شمارهٔ دو قابل فهم‌تر و روان‌تر از شمارهٔ یک است؛ زیرا جملهٔ پرسشی موجود در آن به کمک ضمیر پرسشی «چه» ساخته شده است. اما در عبارت شمارهٔ یک، جملهٔ پرسشی، حاصل تغییر آهنگ است و تنها عاملی

که آن را نشان می‌دهد، علامت پرسش (؟) است؛ درحالی که در عبارت شماره دو اگر این علامت هم وجود نداشته باشد، در فهم آهنگ و معنای آن مشکلی پدید نمی‌آید.

۲-۵-۱-۴. آهنگ جملات وابسته (پیرو): در جملات مرکب نوشتاری، وجود ادات شرط، طرح آهنگین جمله وابسته را نشان می‌دهد؛ اما اغلب، جملات مرکب در بافت گفتار بدون حرف شرط به کار می‌روند. در این صورت، فقط آهنگ است که جمله وابسته را نشان می‌دهد (ر. ک وحیدیان کامیار، ۱۳۷۹: ۱۶۲). از آنجا که آهنگ را نمی‌توان در خط نشان داد، فهم چنین جملاتی بدون حرف شرط برای خواننده خالی از دشواری نخواهد بود. این نکته را با مقایسه دو جمله زیر به خوبی می‌توان دریافت:

۱. آدمی بودی، میان آدمیان بودی، که فهم دارند و وهم دارند.

۲. اگر آدمی بودی، میان آدمیان بودی، که فهم دارند و وهم دارند.

جمله نخست صورت مکتوب سخنان شمس تبریزی در *مقالات شمس* (۷۲۱) است و جمله دوم گونه نوشتاری آن است که به کمک حرف شرط بازنویسی شده است. در گفتارنوشت‌های شمس تبریزی، جملات مرکب بدون حرف شرط بسیار زیاد است. به چند مثال دیگر از *مقالات شمس* بنگرید:

«[اگر] کارها به گفت مجرد برآمدی یا به خرقة هفت‌رنگ، محققان را شیون بایستی داشتن.» (۲۵۹).

«خدا را بندگان هستند که [اگر] کسی به خدمت ایشان پیوست، او را خلوتی باشد دایماً پیوسته.» (۷۵۱).

۳-۵-۱-۴. تکیه: استفاده از حروف ندا برای منادا ساختن اسم، بیشتر در بافت نوشتار روی می‌دهد. اما در فارسی گفتاری، برای منادا ساختن اسم، در بیشتر موارد تکیه اسم به هجای اول آن منتقل می‌شود و با آهنگ ویژه‌ای نیز همراه است.<sup>۲۱</sup>

«مرا در جمع هشیاران گذر نیست. چرا افندم؟ چرا چلبیم؟ چرا جانم [؟]، دلدارم، چرا گذر نیست؟ بلکه هشیاران را در جمع تو گذر نیست.» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۳۵۳).

در جملات بالا علاوه بر آهنگ پرسشی، باید به انتقال تکیه در واژه‌های افندم، چلبیم، جانم و دلدارم نیز توجه کنیم. در بافت گفتاری، تکیه این اسم‌ها روی هجای اول قرار داشته- و بیانگر صمیمیت گوینده بوده- اما در بافت نوشتار امکان ظهور نداشته است.

اگر بخواهیم چنین جملاتی را به بافت نوشتار نزدیک‌تر کنیم، باید پیش از منادا از صورت ندایی «ای» استفاده کنیم.

چنان که دیدیم تشخیص آهنگ جملات شرطی و پرسشی مکتوب به کمک عناصری از زنجیره زبان امکان‌پذیر است. اما برخی از واحدهای زبرزنجیری را در بافت نوشتار اصلاً نمی‌توان به کمک زنجیره زبانی بازشناخت. برای مثال، در زبان فارسی «یای» نکره تکیه نمی‌گیرد؛ اما «یای» مصدری تکیه‌بر است. در نوشتار، بازشناسی «یای» نکره از «یای» مصدری فقط به کمک معنا و فحوای کلام امکان‌پذیر است. هرچند گاهی معنا نیز گره‌گشا نیست:

و گفت: بباید تا رفیقی بد دست بداریم و رفیقی نیک طلب کنیم، سردآوازی  
دست بداریم، خوش‌آوازی رفیقی گزینیم، متکبری دست بداریم، حلیمی به  
رفیق گیریم، بخیلی دست بداریم، سخاوت به رفیقی گیریم (خرقانی، ۱۳۸۴:  
۳۱۲).

اگرچه در بافت گفتار بی‌تکیه‌بودن «یای» نکره و تکیه‌بربودن «یای» مصدری ممیزه معنایی آن‌هاست، در بافت نوشتار مشخصه‌ای ندارند<sup>۲۲</sup>. از این رو، چه در متون نوشتاری و چه در گفتارنوشت‌ها تفاوتی میان آن‌ها وجود ندارد و عامل تمایزدهنده‌ای به‌شمار نمی‌آیند.

## ۲-۴. صرف

۲-۴-۱. یکی از خصوصیات زبان گفتار این است که در آن به‌آسانی می‌توان از نام‌آواها استفاده کرد و به این وسیله موقعیت‌های طبیعی در زبان را به‌شکلی واقعی بازنمایی کرد. در *مقالات شمس* نمونه‌های فراوانی از این ویژگی زبان گفتار دیده می‌شود:

یخنی مخور ترشی است، سرد باشد، معده را سرد کند. تو را شیرینی‌ها به  
باشد از ترشی. خوش می‌گیرد آه آه آه، چنین مخند ه ه ه چنین خند ه  
ه ه بعد از آن ه ه ه<sup>۲۳</sup>. چشمت درد می‌کند سه‌بار حقیق‌قوقو را باید  
گفتن و چه سود دارد؟ (۸۴۰).

یک چراغ سبکی در دست داشتم. سگ عف کرد، از هیبت او در خانه گریختم و از آن خانه در خانه دیگر، بعد از آن در تنور بزرگ درجستم، گفتم ای مادر سلاحم بیار، های ای مادر شمشیرم بیار، های ای مادر نیزه‌ام بیار، برون رو ای مادر به سر محله، آن سگ سرخ را بگو عف کردی! عف پدرت و مادرت. اگر مردی بیا به سر تنور، نیزه‌ات در بینی خلم (۸۲۴-۸۲۵) ۲۴.

نمونه‌های دیگری نظیر «هوی‌هوی» (۲۵۹)، «تراقاتراق» (۳۰۰-۳۰۱)، «چغ‌چغ» (۸۲۰) و «طراقه» (۸۱۹) نیز وجود دارد که گفتارنوشت بودن *مقالات شمس* را نمایان می‌کند.

۲-۲-۴. اتباع: تکرار کلی یا جزئی یک تک‌واژ برای بیان مفاهیمی مانند نظایر، تأکید، فراوانی و غیره است. هرچند اتباع در فارسی نوشتاری نیز به‌کار می‌رود، در فارسی گفتاری کاربرد بسیار گسترده‌ای دارد و یکی از ویژگی‌های آن است (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۴: ۷۶). در *مقالات شمس تیریزی* نیز مواردی از اتباع دیده می‌شود: «آن کراحت از عداوت نبود، الا از اختلاط این قلندر و ملندر.» (۸۲۹).

«گفت: بعضی عاشقان با تاق‌وترنب و معشوقان و محبوبان ساکن! گفتم بدان ماند آن تاق‌وترنب و سور و دعوت که یکی ترا به باغ برد.» (۳۰۰).

### ۳-۴. نحو

#### ۱-۳-۴. فعل‌های یک‌شناسه

چنان که می‌دانیم، نهاد با شناسه فعل مطابقت دارد؛ برای مثال اگر نهاد «من» باشد، شناسه فعل «-م» است و اگر نهاد «شما» باشد، شناسه فعل «ید» است. اما چند فعل در فارسی گفتاری هست که شناسه آن‌ها با نهاد مطابقت نمی‌کند؛ بلکه با ضمیر پیوسته‌ای که نقش بهره‌ور عمل دارد مطابقت می‌کند. هرچند در فارسی نوشتاری امروز این فعل‌ها تاحدی کاربرد دارد، در فارسی گفتاری بسیار زیاد به‌کار می‌رود. ساخت جمله‌هایی که این فعل‌ها در آن‌ها به‌کار می‌رود چنین است: (نهاد) + اسم / صفت + فعل یک‌شناسه: (تو) دردت اومد / آمد (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۴: ۵۸). شاید برای بسیاری از دست‌نویسان و محققان تاریخ زبان فارسی جالب باشد، نمونه‌هایی از آن در *مقالات شمس تیریزی* به این شرح است:

«خوشم نمی‌آید.» (۸۴۴).

«اول بار چیزیم شده بود.» (۸۵۵).  
 «اگر این سخن بماند با او، همه عمر بسش است.» (۱۴۱).

#### ۲-۳-۴. مطابقت عدد و معدود

در فارسی گفتاری، اعداد اصلی تک‌هجایی (از دو تا ده) معمولاً با موصوف خود مطابقت داده می‌شوند: سه تا برادرش، دو تا دخترش (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۴: ۸۷). به نظر می‌رسد مطابقت صفت شمارشی و اسم در این جمله از **مقالات شمس**: «آن دو پسران سر به باد دادند» (۲۷۰) نیز از این مقوله باشد نه تأثیر زبان عربی.

#### ۳-۳-۴. اسم نکره

در زبان فارسی، اسم نکره دو نشانه دارد: «یک» به‌عنوان وابسته پیشین گروه اسمی و «ی» که وابسته پسین است. اغلب، وجود هر دوی آن‌ها در گروه اسمی در گفتار فارسی‌زبانان رخ می‌دهد: یک / یه پولی، یک / یه کسی. هنگامی که هسته گروه اسمی وابسته‌هایی مثل نشانه جمع یا صفت بیانی داشته باشد، «یای» نکره پس از آن‌ها قرار می‌گیرد: یک / یه پول‌هایی، یک / یه درخت‌های بلندی (ر. ک لازار، ۱۳۸۴: ۸۶). در گفتار، به جای «یای» نکره به‌ندرت «یای» مصدری هم به کار می‌رود: «یه مردونگی بکن!». در **مقالات شمس** نیز مواردی از این صورت صرفی ثبت شده است:

«یک چراغ سبکی [یای نکره] در دست داشتم.» (۸۲۴).

«یک سبکی [یای مصدری] و تخفیف جستن در اول وقت کار، موجب فوات صد تخفیف است.» (۱۵۰).

#### ۴-۳-۴. نظم نحوی

در زبان فارسی، گروه‌های اسمی و فعلی در جمله به‌صورت آزادانه‌ای جابه‌جا می‌شوند و تقدیم و تأخیر آن‌ها اغلب موجب اختلال در معنا نمی‌شود. هرچند این نظم آزاد در نوشتار هم دیده می‌شود، در گفتار روزمره به‌اقتضای حال و مقام صورت آزادانه‌تری دارد. با این همه، در زبان خبری و رساله‌های آموزشی نوعی نظم پایه دیده می‌شود که

به سبب تکرار و بسامد، می‌توان آن را نظم نوشتاری خواند و به قیاس آن، نحو آزاد زبان گفتار را بازساخت. با صرف نظر از گروه‌های قیدی که در جملات نقش اصلی ندارند و کاملاً آزادند، نحو پایه زبان فارسی به صورت نهاد+ مفعول/ مسند+ فعل است. در زبان‌شناسی، جمله‌ای را که دارای چنین چینش نحوی باشد، جمله «بی‌نشان» و جمله‌ای را که مفعول آن به جایگاهی دیگر منتقل شود، جمله «نشان‌دار» می‌گویند.<sup>۲۵</sup>

در **کشف‌المحجوب** این ساخت نحوی پایه به صورت چشمگیری دیده می‌شود. اما ساخت‌هایی که بیشتر متمایل به بافت گفتاری هستند نیز به صورت انگشت‌شمار در **کشف‌المحجوب** یافت می‌شود: «ماند اینجا تسمیه.» (۳۲). گاه این جابه‌جایی‌ها به دلیل وجود تأکید در کلام پدید آمده است: «صوفی آن بود که اندیشه وی با قدم وی برابر بود البته.» (۵۴).

گاهی قرار گرفتن قید پرسش پس از جمله خبری- که نظم نحوی نیز دارد- و پاسخ به آن، صورتی از بافت گفتار را پدید می‌آورد. البته، در این صورت می‌توان قید پرسش را جمله‌ای دانست که اجزای آن به قرینه جمله پیش حذف شده است: «اگر کسی هزار سال شمشیری را خدمت کند و کتف خود را حمال وی سازد، اندر حال بریدن تمییز نکنند میان قطع صاحب خود و آن غیری، چرا؟ از آنچه صفت وی قهر است...» (هجوی، ۱۳۸۴: ۵۴۲)<sup>۲۶</sup>.

در برابر نظم به نسبت بی‌نشان **کشف‌المحجوب**، نظم نشان‌دار و کاملاً آزاد گفتار در سراسر **مقالات شمس** دیده می‌شود:

شخصی را دو شخص به امانت دادند چیزی (۷۳۹).

تو آن چند روز که با تو سخن نمی‌گفتم چگونه بر تو خوف می‌نشست و هیبت و ترس؟ (۳۳۲).

مولانا شیخی را بشاید، اگر بکند، الا خود نمی‌دهد خرقة. اینکه بیایند به زور که ما را خرقة بده، موی ما ببر، به الزام او بدهد، این دگرست و آنکه گو بیا مرید من شو دگر (۷۵۶).

## ۴-۳-۵. جملات مرکب

در زبان گفتار و نوشتار جملات مرکب زیاد به کار گرفته می‌شوند. در گفتار، جمله‌های مرکب اغلب از یک جمله پایه و یک یا دو جمله پیرو تشکیل می‌شوند. چون در حین گفتار امکان اندیشیدن به ساخت نحوی جملات وجود ندارد و عوامل بافتی و محیطی زیادی بر ذهن و زبان گوینده تأثیر می‌گذارد، جملات مرکب گفتاری طولانی نیستند. در مقابل، در زبان نوشتار به دلیل وجود زمان کافی و امکان اصلاح و ویرایش، جملات مرکب هم‌بسته‌ها و وابسته‌های بیشتری دارند. برای نمونه، ساخت نحوی زیر فقط در بافت نوشتار پدید می‌آید:

چون کسی قصداً به ترک سلامت خود بگوید و مر بلاها را میان اندر بندد و از مألوفات و راحت جمله تبراً کند مر امید کشف جلال و طلب مآل را، تا به ردّ خلق از خلق نومید گردد و طبعش الفت خود را از ایشان بگسلد، هرچند از ایشان گسسته‌تر بود، به حق پیوسته‌تر بود (هجویری، ۱۳۸۴: ۹۱ نیز ر. ک ۱۶۷، ۳۰۸ و ۴۰۲).

ساخت نحوی جمله بالا به این صورت است: جمله پیرو + ج هم‌بسته + ج هم‌بسته + ج وابسته + ج هم‌بسته + ج وابسته + جمله پایه. به تحقیق، می‌توان گفت در تمام **مقالات شمس** حتی یک مورد از این گونه جمله‌های مرکب طولانی یافت نمی‌شود. چون **مقالات** بر مبنای گفتارهای شمس پدید آمده و در بافت گفتار احتمال وقوع چنین ساخت‌هایی بسیار کم است.

## ۴-۳-۶. حذف یک عنصر نحوی

حذف عناصر نحوی از قبیل حرف اضافه، فعل، قید و... بدون قرینه لفظی یا حتی قرینه معنایی روشن، خاص بافت گفتار است؛ زیرا انتقال معنا میان گوینده و مخاطب در موقعیتی بی‌واسطه صورت می‌گیرد و عوامل غیرزبانی متعددی به کار گرفته می‌شود. در **مقالات شمس** موارد بی‌شماری از حذف‌های بی‌قرینه وجود دارد:

[باید] خود را تازه داری تا مستحق این خطاب نشوی که: زُرْ غِبّاً (۶۸۸).



صریح گفتم [به] مولانا پیش ایشان، که سخن من به فهم ایشان نمی‌رسد، تو بگو (۷۳۲).

لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی. [گفت:] هرکه درآید درین حصن لا اله الا الله، نگفت هرکه بگوید نام این حصن. گفتن نام این حصن نیک سهل است (۲۵۸).

حذف حرف اضافه از متمم‌های اسم / قید نیز خصوصیتی است که بیشتر به بافت گفتار تعلق دارد. در *کشف‌المحجوب* عبارت‌هایی مانند «قبل [از] دخول» (۴۳۹)، «مقدم [بر] غیبت» (۳۷۰)، «صحبت [با] کسی کردن» (۲۷، ۱۸۰ و...) از این‌گونه‌اند<sup>۲۷</sup>. به‌نظر می‌رسد برخی از این حذف‌ها تحت‌تأثیر بافت گفتار صورت گرفته باشد.

در اینجا لازم است به یک سؤال مقدر پاسخ داده شود. برخی از فرایندهای آوایی و مسائل صرفی و نحوی که تا اینجا درباره آن سخن گفتیم، در متن‌هایی که به‌اصطلاح گفتارنوشت نیستند نیز دیده می‌شود. بنابراین آیا می‌توان میان گفتارنوشت‌ها و سایر متون مرز آشکاری مشخص کرد؟ در پاسخ باید بگوییم تفاوت اصلی میان گفتارنوشت‌ها و متون نوشتاری این است که گفتارنوشت‌ها بر مبنای اجرای گفتار یا کنش گفتاری<sup>۲۸</sup> پدید آمده‌اند؛ اما متون نوشتاری چنین زمینه‌ای ندارند. کنش یا اجرای گفتار - که عامل اصلی پیدایش ژانر گفتارنوشت است - موجب می‌شود تا میان متون نوشتاری و گفتارنوشت‌ها در مباحث واحدهای زبرزنجیری، زبان‌اندام، شاخص‌های مکان و زمان، بافت موقعیتی، پیوستگی و انسجام متن و همچنین نقش مؤثر گفتارنویس در پیدایش متن و تأثیر حضور وی در سطوح مختلف زبانی متن، تمایزهای روشنی ایجاد شود. بنابراین، وجود برخی خصیصه‌های مشترک آوایی یا نحوی میان گفتارنوشت‌ها و ترجمه‌های کهن قرآن - که از ویژگی‌های زبانی برخی گویش‌های محلی برخوردار است - یا پاره‌ای از داستان‌ها که در آن‌ها از زبان عامیانه بهره‌گرفته‌اند، موجب نمی‌شود تا این‌گونه آثار در شمار گفتارنوشت‌ها قرار گیرند. اینک برخی دیگر از ممیزه‌های گفتارنوشت‌ها و متون نوشتاری در سطح گفتمانی مورد بحث قرار می‌گیرد.

#### ۴-۴. سطح گفتمانی

زبان‌شناسان واحدهای زبانی بزرگ‌تر از جمله را با عنوان تحلیل کلام یا گفتمان مطالعه می‌کنند. در این سطح، از چگونگی تولید متن (کتبی و شفاهی) از جانب گوینده/ نویسنده و فرایند درک، پردازش و فهم معنای آن از سوی شنونده/ خواننده سخن به میان می‌آید. مهم‌ترین مباحث این حوزه درباره اصطلاحات پیوستگی<sup>۲۹</sup>، انسجام<sup>۳۰</sup> و بافت موقعیتی<sup>۳۱</sup> است.

ایجاد مرز قاطعی میان پیوستگی و انسجام میسر نیست. از این رو، برخی زبان‌شناسان میان این دو اصطلاح تفاوتی قائل نیستند و برای هر دو رابطه، اصطلاح پیوستگی را به کار می‌برند (البرزی، ۱۳۸۶: ۱۵۲). اما کسانی که این دو را از هم تفکیک می‌کنند، تفاوت پیوستگی و انسجام را تقریباً مثل فرق صورت با محتوا می‌دانند. آن‌ها پیوستگی را به مثابه صورت و انسجام را مانند محتوا می‌دانند (لاینز، ۱۳۸۳: ۳۴۲-۳۴۳).

پیوستگی ناظر بر پیوند دستوری و واژگانی بخش‌های مختلف متن یا پاره‌گفتار است (Richards & Schmidt, 2002: 86). علاوه بر ضرورت پیوندهای زبانی که به صورت عینی در متن قابل شناسایی‌اند؛ برای پدید آمدن متن، دو ویژگی دیگر نیز لازم است: ۱. از نظر منطقی جملات باید با یکدیگر ارتباط داشته باشند؛ ۲. هر جمله باید به نحوی مرتبط و متناسب با موضوع کلی کلام باشد. برخلاف عوامل عینی پیوستگی، دو مؤلفه اخیر یعنی درک پیوند منطقی جمله‌ها و ارتباط آن‌ها با موضوع کلی کلام، ذهنی است و به توانایی ذهنی خواننده/ شنونده برای فهم متن بستگی دارد. از این رو، متن را به میزانی که برای مخاطب روشن است منسجم می‌دانند. متن منسجم متنی است که در آن بخش‌هایی که با پیام مرتبط نیستند، وجود ندارد. نیز این تصور برای مخاطب صورت نمی‌بندد که قسمت‌هایی از متن افتاده باشد (Sanford, 2006: 585).

پس از انتشار کتاب مشهور هلیدی و حسن<sup>۳۲</sup>، هر جا در متن از پیوستگی سخن به میان می‌آید، عوامل پنج‌گانه‌ای که آن‌ها برای وجود پیوستگی در متن معرفی کرده‌اند مطرح می‌شود: ارجاع<sup>۳۳</sup>، جانشین‌سازی<sup>۳۴</sup>، حذف به قرینه<sup>۳۵</sup>، حرف ربط<sup>۳۶</sup> و پیوند واژگانی<sup>۳۷</sup>. گرچه وجود این شاخص‌ها شرط لازم برای پیدایش متن منسجم هستند،

شرط کافی نیستند؛ زیرا ممکن است متنی با وجود شاخص‌های فراوان پیوستگی، به دلیل پدید نیاموردن یک کل معقول و منطقی، فاقد انسجام باشد:

"John ate a banana. The banana that was on the plate was brown, and brown is a good color for hair. The hair of the dog (شراب صبحگاهی) is a drink counteracts a hangover" (Ibid, 586).

مشاهده می‌کنیم که انسجام به ابزار نحوی تعلق ندارد؛ بلکه به جنبه‌های شناختی متن اختصاص دارد. بنابراین، هم‌بستگی مفهومی، اساس انسجام متن است که بر پایه شناخت مفاهیم متن و روابط میان آن‌ها تحقق می‌یابد (البرزی، ۱۳۸۶: ۱۷۲). در اینجا فقط با استفاده از برخی اصطلاحات کاربردشناسی، معناشناسی کاربردی و زبان‌شناسی متن به پاره‌ای از مسائل مرتبط با پیوستگی، انسجام و بافت موقعیتی می‌پردازیم که بیان‌کننده تمایز میان گفتارنوشت و متون نوشتاری است.

#### ۱-۴-۴. بافت موقعیتی

بافت موقعیتی یا غیرزبانی، تمام اشیاء و عوامل پیرامون گوینده و شنونده را هنگام تولید واحد زبانی مورد بحث و نیز دانش مشترک گوینده و شنونده را دربرمی‌گیرد. این عوامل در فرایند انتقال متن از گوینده به مخاطب و درک آن مؤثر هستند. از این رو، عدم انتقال تمام یا بخشی از عوامل بافت موقعیتی به بافت زبانی موجب بروز ابهام در گفتارنوشت‌ها می‌شود. این ابهام بیش از هرچیز، ناشی از عدم دسترسی خواننده این متون به بافت برون‌زبانی است که گوینده، مخاطب و حتی گفتارنویس به آن دسترسی داشته‌اند.

#### ۱-۴-۱-۱. اشاره‌ها / شاخص‌ها<sup>۳۸</sup>

به عناصر زبانی‌ای گفته می‌شود که به بافت موقعیتی پایبند هستند و به مکان، زمان یا شخصی اشاره دارند که از طریق بافت موقعیتی قابل درک است (صفوی، ۱۳۸۷: ۱۶۷؛ نیز ر. ک یول، ۱۳۸۵: ۱۹). «اینجا»، «نیم‌ساعت دیگر» و «او» به ترتیب شاخص‌های مکان، زمان و شخص هستند که فقط با توجه به بافت غیرزبانی فهمیده می‌شوند.

## الف. حذف مرجع ضمیر

در بافت نوشتار، ضمایر شخصی، اشاره، پرسشی و... به اسم پیش از خود ارجاع می‌دهند؛ اما در بافت گفتار، ذکر مرجع ضمیر به دلیل قرینه حضوری و وجود عوامل غیرکلامی چندان ضرورتی ندارد. اگر کلام شفاهی را به کمک نظام نوشتاری ثبت کنیم، در تشخیص مرجع ضمایر و درک معنا با مشکلاتی روبه‌رو خواهیم شد.

در *مقالات شمس تبریزی* بسیاری از ضمایر شخصی و اشاره معنای ارجاعی ندارند؛ زیرا مثلاً ضمیرهای من، تو، این‌ها و... وقتی معنای ارجاعی دارند که بدانیم چه کسی آن‌ها را به کار می‌برد یا به چه کسی / چیزی ارجاع داده می‌شوند. به همین نحو «اینجا»، «اکنون» و دیگر عبارات‌های اشاری نیز هربار که به کار می‌روند، متفاوت‌اند (یول، ۱۳۸۵: ۲۸-۱۸). پاراگراف زیر را یکبار به دقت بخوانید:

هم به سخن او جواب او می‌توانی گفتن: چون می‌فرمایی که مولانا فری دارد و نوری و مهابتی، آخر آنچه او معتقد شود و اقتدا کند و متابعت کند به باطل این چگونه فری باشد و نوری؟ می‌فرمایی که می‌باید که پنجاه ولی مفرّد در رکاب مولانا رود، آخر به نابینایی چگونه اقتدا کنند؟ می‌گویی که اولیا را نشان‌ها باشد. تو که‌ای اولیا را تا نشان بدانی؟ چون عاجز شود، یا از آن عجز روشنایی پیدا می‌شود یا تاریکی، زیرا که ابلیس از عجز تاریک شد، ملائکه از عجز روشن شدند. معجزه همین کند، آیات حق همچنین باشد. چون عاجز می‌شوند به سجود درمی‌آیند (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۸۱-۸۲).

به نظر می‌رسد این پاره گفتار در جواب کسی است که در حضور شمس مشکلی را مطرح کرده یا مسئله‌ای را با او در میان گذاشته و یا گفته است که فلان شخص درباره مولانا فلان چیز را گفته است. در نوشته‌ای که پیش‌روی ماست، مرجع ضمیر «او» در عبارت «به سخن او جواب او می‌توانی گفتن» شناخته نیست. این ابهام حتی در مورد ضمیر «او» پس از «مولانا» نیز وجود دارد. اگر جمله «چون می‌فرمایی که مولانا فری دارد و نوری و مهابتی» را با آهنگ پرسشی بخوانیم، مرجع ضمیر «او» همان شخص ناشناس است و اگر به آهنگ پرسشی نخوانیم، می‌توان مرجع ضمیر را مولانا نیز دانست<sup>۳۹</sup>. ابهام در مرجع ضمیر «تو» نیز وجود دارد<sup>۴۰</sup> و شاید همان کسی است که

خارج از بافت نوشتار قرار گرفته و برای ما ناشناخته است. گویا شمس در ادامه به مخاطب کلام خود چیزهایی گفته و درخواست کرده است تا سخنانش را به قصد تنبّه به گوش آن مرد ناشناس برساند تا در او «عجزی» پیدا شود. آن‌گاه یا در او مانند ملائکه نوری پدید می‌آید یا مثل ابلیس سیه‌روی می‌شود.

**مقالات** مشحون است از این‌گونه ابهام‌ها و گسستگی‌هایی که در کلام روی داده است؛ زیرا در بافت گفتاری، انتقال معنا میان شرکت‌کنندگان، در موقعیتی بی‌واسطه صورت می‌گیرد و مطابق اصل کم‌کوشی<sup>۴۱</sup>، سعی بر آن است که از واژه‌ها و عبارتها و حتی حرکات غیرضروری اندام گفتار نیز چشم‌پوشی شود. در مقابل، نوشتار ارتباطی است که فارغ از این بافت است؛ چون از نظر زمانی و مکانی، نویسنده و خواننده از همدیگر جدا شده‌اند و نویسنده در انتقال معنا، فقط باید به نشانه‌های زبانی اتکا کند (ر. ک سارلی، ۱۳۸۷: ۱۵). به همین دلیل از نظر زبانی، نوشتار در قیاس با گفتار حشو<sup>۴۲</sup> بسیار زیادی دارد<sup>۴۳</sup>؛ از این‌رو میزان «اطلاع»<sup>۴۴</sup> در بافت شفاهی فزونی می‌یابد<sup>۴۵</sup>. اما هنگامی که گفتار بی‌کم‌وکاست به بافت نوشتار درآید، به دلیل عدم بازسازی بخش‌هایی از بافت گفتاری در نوشتار، با ابهام‌های بافتی بسیاری روبه‌رو خواهیم شد. به دلیل اینکه گفتارنویسان نتوانسته‌اند به تناسب حال و مقام، بافت گفتار را به دست‌نویس‌های خود منتقل کنند، فهم بسیاری از گفتارهای شمس برای خوانندگان امکان‌پذیر نیست<sup>۴۶</sup>.

### ب. حروف اختصاری

یکی دیگر از ابهام‌های بافتی **مقالات**، وجود تعداد زیادی اختصار است که حرف اول نام اشخاص است. بر اساس نظریه اطلاع در زبان‌شناسی، اطلاع در ارتباط نوشتاری در آغاز واژه- و بیش از همه در مبتدا که حاوی اطلاع تازه‌ای است<sup>۴۷</sup> - قرار دارد و حرف اول واژه پراهمیت است؛ به همین دلیل حرف اول در نشانه‌های اختصاری باقی می‌ماند. درحالی که در گفتار، بدنه اطلاع روی هجای تکیه‌دار واژه متمرکز می‌شود (کوندارتف، ۱۳۶۳: ۵۶)<sup>۴۸</sup>. مسلم است که حروف اختصاری در عبارت‌هایی چون «ش مردی بود اهل...» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۳۴۴)، «خ ده بارم کنار گیرد...» (همان، ۳۸۲) و غیره هنگام تندنویسی و یادداشت‌برداری سریع از سخنان شمس پدید آمده است. شاید در

این میان رمز‌نویسی و نگارش محرمانه مطالب نیز نقش داشته است.<sup>۴۹</sup> به هر حال، گفتارنویسان هر قصد و انگیزه‌ای داشته‌اند، خواسته یا ناخواسته موجبات ابهام بخش‌هایی از نوشته‌های خود را فراهم آورده‌اند. گفتارنویس در محور جانشینی با جایگزینی مثلاً «ش» به جای اسم خاص، زمینه ابهام واژگانی<sup>۵۰</sup> را پدید آورده است. این حروف اختصار را نیز می‌توان در شمار اشاره‌گرهای شخصی دانست که مصداق آن فقط به کمک اطلاعات بافتی قابل شناسایی است.

### ج. حذف موصوف صفت اشاره

در بافت گفتاری، بسیاری از مفاهیم بدون عناصر زنجیری یا زبرزنجیری کلام و فقط با حرکات دست و صورت و سایر اعضای بدن به مخاطب انتقال داده می‌شوند. رفتار غیرکلامی<sup>۵۱</sup> گونه‌ای سخن‌گفتن و برقراری ارتباط است که فاقد هرگونه تظاهر آوایی زبانی است (ر. ک جهانگیری، ۱۳۸۷: ۲۸). بنابراین، هرگونه رفتار غیرکلامی برای ورود به بافت نوشتاری نیاز به توضیح و تفسیر دارد:

«سر جنبانیدند که ه ه ه.» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۷۴۶).

«او در سخن می‌پیوندد و آن کودک به نهان گلو می‌گیرد. به او اشارت می‌کند یعنی شفاعت کن، او لب می‌گزد که تا فرصت یابم.» (همان، ۲۹۲).

در بافت گفتار، گوینده گاه به‌طور هم‌زمان از زبان اندام<sup>۵۲</sup> و عناصر زبانی بهره می‌گیرد. در این صورت، واحد زبانی اشاره‌ای است به حرکت خاص یکی از اندام‌ها که در مجموع مفهومی را به مخاطب منتقل می‌کند. حال اگر بخواهیم سخنان گوینده را با نظام نوشتاری ثبت کنیم، ناگزیریم زبان اندام او را نیز به‌صورت جمله‌ها یا عبارات‌های توضیحی درآوریم. در غیر این صورت، بخش غیرکلامی بافت گفتار به نوشتار منتقل نمی‌شود و موجب اختلال در پیام‌رسانی می‌شود. بسیاری از ابهام‌های بافتی در *مقالات شمس* براینده چنین رویدادی هستند. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

با برادر مسلمان مصافحه کنی، همچنین بجنبانی، گناهان بریزد (۳۱۸).

ناگاه دیدم که از سینه شمعی، روشنایی، همچو آفتاب از این سینه من سربرکرد، من سر همچنین می‌کردم، شیخ چون دید دستارم افتاد، دستار خود گرفت (۶۵۰).

یکی پیش چو منی دست همچین کند و من رواندازد؟ از مردی و مروت است که دست تهی بازگردانم؟ این چندین خلق دست‌ها همچین کرده او روا دارد که این همه دست‌ها خالی و تهی بازگردد؟ گفت باید که همچین در دست خود می‌نگرد (۳۶۵)۵۳.

در عبارت‌های بالا، «همچین» صفت اشاره‌ای است که موصوف آن غیرزبانی (حرکت یکی از اندام‌های بدن) است<sup>۵۴</sup>. بنابراین، این واحد زبانی به عنصری خارج از بافت زبان ارجاع می‌دهد. چون آن موقعیت بیرونی به وسیله عناصر کلامی وارد زبان نوشتار نشده است، چنین گفتارنوشت‌هایی همواره مبهم هستند.

#### ۲-۴-۴. اتصال صریح متن<sup>۵۵</sup>

به آن دسته از ابزار اتصال متون گفته می‌شود که در آن‌ها، پدیدآورنده متن به متن خود رجوع می‌کند و آشکارا نوعی ارجاع متن ایجاد می‌کند؛ به گونه‌ای که در متن، درباره متن سخن می‌گوید (البرزی، ۱۳۸۶: ۱۶۶). در گفتار و نوشتار به کمک عباراتی مثل همان‌طوری که گفته شد، چنان که گذشت، بر اساس آنچه گفته خواهد شد و... میان بخش‌های مختلف متن پیوستگی ایجاد می‌شود.

ساختار هر نوشتار از پیش‌اندیشیده و برنامه‌ریزی شده نه فقط در سطح آوایی، واژگانی و نحوی اثر، بلکه در ابواب و فصول آن هم دیده می‌شود. هجویری در چند سطر اول کتابش از انگیزه خود در تألیف کتاب و نامی که برای آن برگزیده، فشرده‌وار سخن می‌گوید؛ آن‌گاه یکایک جمله‌های این مقدمه موجز را در هفت فصل شرح می‌دهد. هجویری پس از چند بخش مقدماتی، مندرجات کتابش را فهرست‌وار بیان می‌کند:

اکنون من طرفی از اهل این طایفه اندر باب تصوف پیدا کنم. آن‌گاه اسامی الرجال بیارم. آن‌گاه احکام حقایق معارف و شرایع بیان کنم. آن‌گاه اختلاف مذاهب مشایخ متصوفه بیارم. آن‌گاه آداب و رموز و مقاماتشان به مقدار امکان شرح دهم (۴۲).

ساختار منسجم و دقیق **کشف‌المحجوب** در تمام صفحات آن آشکار است. برای نمونه، نویسنده در باب «کشف‌الحجاب العاشر فی بیان منطقهم...» (۵۳۹) وعده می‌دهد

اصطلاحات موضوعه صوفیان را شرح کند. در یکی از این بخش‌ها با عبارت «و من ذلك: المسامره و المحادثه و الفرق بينهما» (۵۵۶)، بحث پیشین درباره نفی و اثبات را به پایان می‌رساند و مبحث جدیدی را درباره دو اصطلاح «مسامره» و «محادثه» طرح می‌کند. عبارت آغازین این بخش را - که ایده اصلی مؤلف نیز در آن بیان شده است - می‌توان در حکم عنوانی برای بندهای بعدی دانست. در ادامه، هجویری اصطلاحات مورد بحث را در دو بخش مجزا - که می‌توان به اصطلاح امروزی آن‌ها را پاراگراف دانست - شرح و بسط می‌دهد. اما در *مقالات شمس* چنین ساختار و طرح از پیش‌اندیشیده‌ای هیچ نمودی ندارد. حتی در موارد انگشت‌شماری که گوینده می‌خواهد در عباراتی کوتاه از دسته‌بندی و انواع چیزی سخن بگوید، این مسئله به چشم می‌آید. شمس در جایی می‌گوید: «نسیان بر دو نوع باشد.» (۷۸). پس از آنکه دو نوع را بیان می‌کند می‌گوید: «سیم سبب نسیان، محبت خداست.» (۷۹). از فحوای کلام برمی‌آید اول اینکه او از علت و سبب نسیان سخن می‌گوید نه انواع نسیان؛ دوم اینکه نسیان سه مسبب دارد نه دو تا. اگر قرار بود این گفته‌ها به قلم شمس نوشته شود و یا گفتار نویسان مجال بازنویسی یادداشت‌های خود را داشتند، چنین اشکالاتی در آن پدید نمی‌آمد و متن به بافت نوشتار نزدیک‌تر می‌شد.

نکته مهم دیگری که بیانگر ساختار نوشتاری کتاب است، ارجاعات متعدد مؤلف به منابع نوشتار خود است. از این میان، قرآن، کتاب‌های حدیث، تألیفات صوفیان و اقوال مشایخ مهم‌ترین منابع نویسنده هستند. علاوه بر ارجاعاتی که به خارج از متن داده می‌شود، ارجاع بخشی از کتاب به بخش‌های دیگر آن نیز چشمگیر است. نویسنده با یادآوری اینکه شیوه او بر اختصار است و قصد پرگویی ندارد، خواننده را برای پیگیری مطالب به بخش‌های مختلف کتاب ارجاع می‌دهد. او در کتاب تقریباً حجیم خود حدود چهل نوبت از این ارجاع درون‌متنی بهره برده است (ر. ک شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۵، ۳۶، ۵۰، ۷۷-۷۹، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۹ و...).

پیدا است که اگر قصد تألیف در میان نباشد و سخن نیز درباره موضوع واحدی گفته نشود، نمی‌توان انتظار داشت که *مقالات* انسجام و پیوستگی کتابی مانند *کشف‌المحجوب* را داشته باشد. *مقالات* انبوهی است از پاره‌های درهم‌ریخته سخنانی



مشمول بر تفسیر، قصص قرآن، حکایات تاریخی، اطلاعات زندگی‌نامه‌ای، نقد آرای صوفیان و متکلمان و چندین موضوع دیگر که نه در ابواب و فصول جداگانه گنجانده شده و نه قابل تبویب و تفکیک‌اند. به همین دلیل است که از هر جای متن می‌توان **مقالات شمس** را خواند؛ زیرا هریک از پاره‌های کلام از بخش‌های دیگر گسسته است و نه به قبل از خود ارجاع می‌دهد و نه با مطالب بعد ارتباط معنایی دارد. منسجم‌ترین بخش **مقالات**، قصه‌ها و حکایت‌های آن است. در سایر بخش‌ها این گسستگی حتی به واحدهای کوچک‌تر متن یعنی جملات نیز سرایت می‌کند.

### ۵. نتیجه‌گیری

با توجه به تحلیلی که در سطوح مختلف زبانی صورت گرفت، می‌توان گفت در بافت نوشتاری **کشف‌المحجوب** صورت‌های انگشت‌شماری از بافت گفتار انعکاس یافته است که بسامد چندانی ندارد. به همین دلیل، **کشف‌المحجوب** در یک سوی پیوستار گفتار- نوشتار، در نزدیک‌ترین فاصله به نوشتار قرار می‌گیرد. اما **مقالات شمس** به دلیل بهره‌گیری زیاد از خصایص بافت گفتار، در سوی دیگر پیوستار و نزدیک به گفتار جای می‌گیرد. در **مقالات شمس** خصایص زبانی متعددی از بافت گفتار در نوشتار این متن راه یافته است. این عناصر زبانی را در سطوح زیر به تفصیل بیان کرده‌ایم:

۱. سطح آوایی: بازنمود فرایندهای زبان گفتار در نوشتار و برخی عناصر زبرزنجیری که به وسیله خط و الفبا قابل ثبت نیستند (آهنگ و تکیه)؛
  ۲. صرف: نام‌آواها، اتباع؛
  ۳. نحو: فعل‌های یک‌شناسه که خاص بافت گفتار هستند، حذف برخی عناصر نحوی و نظم نشان‌دار زبان گفتار؛
  ۴. سطح گفتمانی: دسترسی نداشتن خواننده گفتارنوشت‌ها به بافت موقعیتی، ابهام در ارجاع شاخص‌های مکانی، زمانی و شخصی و گسستگی در متن.
- مؤلفه‌هایی که در چهار دسته بالا ذکر شد، ضمن اثبات فرضیه مقاله مبنی بر وجود تفاوت سبکی چشمگیر میان گفتارنوشت‌ها و متون نوشتاری، خصایص سبکی ژانر گفتارنوشت را در سطوح مختلف زبانی نیز نشان می‌دهد. همچنین، مؤلفه‌های یادشده

را می‌توان به‌عنوان معیاری برای دسته‌بندی انواع نثر عرفانی از دیدگاه ساخت زبانی به‌کار گرفت.

### سپاس‌گزاری

استادان ارجمند دکتر محمدعلی موحد و دکتر علی‌اشرف صادقی با صرف وقت و گران‌بهای خود در خواندن یادداشت‌های این مقاله و یادآوری بسیاری از نادرستی‌ها و لغزش‌ها مرا مدیون لطف خویش کردند. دکتر محمود فتوحی با راهنمایی‌ها و حمایت‌های بی‌دریغ خود یاری‌ام دادند. دوست عزیزم، آقای محمود خضری، نیز این نوشته را به‌دقت و ویرایش کرد. سپاس از همه این بزرگواران بر بنده فرض است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. برای مثال *اسرارالتوحید* ۱۳۴ سال بعد از مرگ ابوسعید نوشته شده و *کتاب‌النور* در حدود ۲۰۰ سال پس از وفات بایزید جمع‌آوری شده است.
۲. از گفتارنوشت‌های صوفیان *نورالعلوم*، *حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر*، *اسرارالتوحید*، *طبقات الصوفیه*، *فیه ما فیه*، *مقالات شمس تبریزی*، *امالی احمد جام* و... درخور ذکرند و از متون نوشتاری *کشف‌المحجوب*، *سوانح‌العشاق*، *تمهیدات*، *اورادالاحباب*، *مصباح‌الهدایه* و... را می‌توان نام برد.

### 3. langue

۴. افراد کر و لال از نمود حرکتی زبان استفاده می‌کنند.

### 5. diglossia

### 6. style continuum

### 7. frequency

۸. برخی از فرایندهایی که در اینجا با عنوان ابدال بیان شده است، در متون تخصصی زبان‌شناسی ذیل انواع همخوانی (assimilation) (کامل، ناقص، پیشرو و پسرو) مطرح می‌شود.
۹. از این پس در ارجاع به *مقالات شمس و کشف‌المحجوب* فقط به شماره صفحه ارجاع داده می‌شود.
۱۰. در جمله «شما تنیت [= تن‌اید]، تن را ترک گفتیم».
۱۱. آیا می‌توان این ابدال را روندی تاریخی دانست؟
۱۲. «وای بر آن روزی» (۷۶۸)؛ «وای ور پسر من» (۷۴۰).
۱۳. واژه چهار صورتی دیگر نیز در زبان گفتار دارد که بر اثر ابدال /a/ به /ā/ پدید می‌آید: چاهار (Čāhār) (ر. ک ۱-۱-۴).

۱۴. متأسفانه، مصحح محترم به دلیل بی‌توجهی به بافت گفتار، این واژه‌ها را در متن کتاب به صورت نوشتاری آن تغییر داده و امکان محاسبه آماری را از میان برده است (ر. ک مقدمه مصحح، شصت‌وشش و هفتاد).
۱۵. بنگرید به: صص ۶۳۰ و ۶۳۳. این فرایند آوایی که در گویش‌های جنوب ایران هنوز رواج دارد، در *مقامات خرقانی* بسیار پرکاربرد است.
۱۶. دوازده در صص ۲۳۷، ۳۷۰، ۶۴۷، ۶۸۴، ۷۴۵ و ۸۱۹ و دوازده در صص ۲۹۳، ۶۴۷ و ۶۵۴ دیده می‌شود.
۱۷. این افعال از آهنگ خاصی نیز برخوردارند (ر. ک وحیدیان کامیار، ۱۳۷۹: ۱۵۶).
۱۸. در *اسرارالتوحید* نمونه‌های زیادی از این صورت گفتاری وجود دارد (ر. ک مقدمه مصحح، صد و نود و چهار).

### 19. super segmental

### 20. punctuation graphemes

۲۱. وحیدیان کامیار ساخت منادایی حاصل از تغییر تکیه را خاص فارسی امروز دانسته است (۱۳۷۹: ۱۶۷). اما بر اساس شواهدی که از *مقالات شمس* نقل شده، پیداست که این ساخت خاص بافت گفتار است و همیشه رواج داشته است.
۲۲. شاید به همین سبب، داریوش آشوری در نوشته‌های خود «یای» نکره را به صورت «یای» نقطه‌دار می‌نویسد.
۲۳. البته، در آواها آهنگ خاصی هم وجود داشته که در بافت نوشتاری امکان بروز نداشته است.
۲۴. شواهد دیگر: «چو با او این سخن بگویی، گوید: ها! (۶۸۴)؛ «ای، هی، ترا می‌گویم: از شهرت بیرون کردند چرا باز آمدی؟» (۳۵۱)؛ «در را طاب بزد و فراز کرد و چنان نمود که من رفتم» (۱۹۰)؛ «آن زن معلم می‌گفت که دست می‌زنند که الف را دو زیر اُ دو پیش اُ دو زیر اُ تا من رقص کنم، حال آرم» (۸۵۱).
۲۵. هر سازه‌ای که در مقایسه با سازه‌مانند خود ساختمانی «نامتعارف» داشته باشد و کارکرد آن در «سبک عادی» کم‌بسامدتر باشد، «نشان‌دار» به‌شمار می‌رود (حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۷: ۳۷).
۲۶. در *مقالات شمس* موارد بسیار زیادی از این شگرد خطایی دیده می‌شود (ر. ک ۷۶، ۸۵، ۸۷، ۱۱۵، ۱۵۲ و ...).
۲۷. برخی از آن‌ها با حرف اضافه نوشته شده‌اند: صحبت با کسی کردن (۲۰۴)، غیبت را مقدم دادند بر حضور (۳۶۹) و ... . نمونه‌هایی از حذف حرف اضافه را در صفحه ۴۸ و ۴۹ مقدمه مصحح ببینید.

### 28. performance

### 29. cohesion

### 30. coherence

### 31. context of situation

32. M. A. K. Halliday and Roqaiya Hassan, *Cohesion in English* (Longman, 1976)

33. reference

34. substitution

35. ellipsis

36. conjunction

37. lexical cohesion

38. deixis

۳۹. علاوه بر این، دو جمله «می فرماید که می باید پنجاه ولی مفرد در رکاب مولانا رود» و «می گویی که اولیا را نشان می باشد» را نیز می توان هم پرسشی و هم به آهنگ خبری خواند.

۴۰. این گونه از ابهام را ابهام ساختاری می نامند (ر. ک صفوی، ۱۳۸۷: ۲۲۰).

41. principle of least effort

42. redundancy

۴۳. البته، «میزان حشو در نوشته های تخصصی بسیار بیشتر از یک نوشته ادبی است؛ زیرا زبان های تخصصی محدوده و از گانگی کوچک تر و آرایش زبانی استانداردتری دارند و اصطلاحات آنها همواره در تکرارند.» (کوندراشف، ۱۳۶۳: ۱۴۴).

44. information

۴۵. البته، در گفتار هم حشو زیاد است؛ اما موقعیت بیرونی به فهم ارجاعات و در نهایت مراد گوینده کمک می کند (یادآوری دکتر علی اشرف صادقی).

۴۶. چند نمونه دیگر از ابهام هایی که ناشی از عدم بازسازی بافت گفتار در نوشتار است: «مولانا را زحمت شود از سؤال شما؟» (۱۹۵) (گویا در جواب کس یا کسانی است که گفته اند: سؤال های ما موجب زحمت مولانا می شود). «تو رها کن که من خود بگویم، از او مپرس [از که؟]، منت بگویم ساعت دیگر» (۷۳۱). «خدمت شما را به حکایت تصدیع ندهم» (۲۷۰). «حجاج بن یوسف رحمه الله. آری. کار ما به عکس همه خلق باشد، هر چه ایشان قبول کنند ما رد کنیم و هر چه ایشان رد کنند ما قبول کنیم» (۲۸۸) (گویا کسی بعد از جمله دعایی رحمه الله با لحنی سرشار از انکار و تعجب بی درنگ پرسیده است: رحمه الله؟! و شمس بی درنگ پاسخ گفته است: آری کار ما به عکس همه خلق باشد). «درین مقام [در چه موقعیتی؟] "از آن ماست" همان است به معنا، که "از آن توست..."» (۲۹۷). «دستک مرا یکی همچنین بمال. دیر است که نماینده ای. کار داری؟ [بلی. اندکی بمال همچنین. سلام. سلام علیکم. عیدت مبارک باد. مرا حلال کن رنجه کردم» (۳۰۰). «اکنون این سخن مولانا [کدام سخن؟] در حق من نیست. از بهر من نباشد. من حال مولانا را با خود دانم» (۳۰۳). «دستی که بی آن حالت [کدام حالت؟] برآید، البته آن دست به آتش دوزخ معذب باشد و دستی که با آن حالت [کدام حالت؟] برآید، البته به بهشت رسد» (۷۳). همچنین نمونه های دیگر را در صفحات ۱۶۱، ۲۱۶، ۲۶۸، ۳۱۳ و ... ببینید.

۴۷. این نکته را دکتر علی اشرف صادقی یادآوری کردند.

۴۸. برای مطالعه تفاوت سرواژه و اختصار و همچنین تمایز آن‌ها در گفتار و نوشتار به نکته‌های ویرایش علی صلح‌جو بنگرید.

۴۹. برای تندنویسی و رمزنویسی، نظام‌های نوشتاری خاصی وجود داشته است (ر. ک ماونتفورد، ۱۳۸۴: ۴۵).

۵۰. ابهام واژگانی بر اثر دلالت چندگانه‌ای تحقق می‌یابد که بر حسب انتخاب واژه‌ها از روی محور جانشینی پدید می‌آید (صفوی، ۱۳۸۷: ۲۱۶).

### 51. non-verbal behavior

### 52. body language

۵۳. شواهد دیگر از این قرار است: «چشم همچین کردی - هر چند جهت قبول و تصدیق من کردی - سخن من بر مید، چنین بازگشت» (۶۳۹). «اگر سخن طعام گفتندی، من همچین کردم به دست و سرباز کشیدمی» (۶۷۷). «به دست می گردانید، همچین که من کفت دست را می گردانم» (۷۷۲). «دستک مرا یکی همچین بمال» (۳۰۰). «آن یکی در همچین کوفت» (۳۴۹). «همان ساعت دست همچین کرد و دیوار گرفت» (۲۴۹). «سخنی ام می گفتند به طعن و به زخم سخیم می زدند همچین، همچین» (۳۷۳). «همچین زد و دو نیمش کرد» (۳۲۲) و ...

۵۴. واژه‌های این، آن، همچنین و... اگر در بافت کلام مرجع مشخصی نداشته باشند و مرجع آن‌ها از روی قرینه‌های بیرون از کلام شناخته شود، اسم اشاره خوانده می‌شوند. در واقع، اسم اشاره صفت اشاره‌ای بوده که جانشین اسم پس از خود شده است (حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۳۳-۱۳۴).

### 55. explicit linking of text

### منابع

- البرزی، پرویز (۱۳۸۶). *مبانی زبان‌شناسی متن*. تهران: امیرکبیر.
- جرمیاس، او.ا. م. (۱۳۶۶). «دو زبان‌گونگی در زبان فارسی». ترجمه محمد طباطبایی. *مجله زبان‌شناسی*. س ۴. ش ۱ و ۲. صص ۹۱-۱۱۲.
- حق‌شناس، علی‌محمد، حسین سامعی، سیدمهدی سمائی و علاءالدین طباطبایی (۱۳۸۷). *دستور زبان فارسی*. تهران: مدرسه.
- جهانگیر، نادر (۱۳۸۷). «رفتار غیرکلامی» در *زبان: بازتاب زمان، فرهنگ و اندیشه*. تهران: آگاه.
- خرقانی، ابوالحسن (۱۳۸۴). *نوشته بر دریا (مقامات خرقانی)*. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۰). *انواع نثر فارسی*. تهران: سمت.

- سارلی، ناصرقلی (۱۳۸۷). *زبان فارسی معیار*. تهران: هرمس.
- شمس تبریزی، محمدبن علی (۱۳۸۵). *مقالات شمس تبریزی*. تصحیح محمدعلی موحد. تهران: خوارزمی.
- صفوی، کورش (۱۳۸۷). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: سوره مهر.
- صلح‌جو، علی (۱۳۸۷). *نکته‌های ویرایش*. تهران: نشر مرکز.
- غلامرضایی، محمد (۱۳۸۸). *سبک‌شناسی نثرهای صوفیانه* (از قرن پنجم تا اوایل قرن هشتم). تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- کوندراشف، الکساندر (۱۳۶۳). *زبان و زبان‌شناسی*. ترجمه علی صلح‌جو. تهران: ایران یاد.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی معاصر*. ترجمه مهستی بحرینی. تهران: هرمس.
- لاینز، جان (۱۳۸۳). *معناشناسی زبان‌شناختی*. ترجمه حسین واله. تهران: گام نو.
- ماوتنفورد، جان (۱۳۸۴). «نظام‌های نوشتاری» در *زبان‌های دنیا* (چهارمقاله در زبان‌شناسی). ترجمه کورش صفوی. تهران: سعادت.
- منور، محمد (۱۳۸۶). *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگاه.
- موحد، محمدعلی (۱۳۸۸). «در باب کتاب فیه ما فیه». *نگاه نو*. ش ۸۳. صص ۱۱۰-۱۱۳.
- نرسیسیانس، امیلیا (۱۳۶۴). «دو زبان‌گونگی در زبان فارسی». *مجله زبان‌شناسی*. س ۲. ش ۲. صص ۷۳-۸۰.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۷۹). *نوای گفتار در فارسی*. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی گفتاری*. تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۴). *کشف‌المحجوب*. تصحیح محمود عابدی. تهران: سروش.
- یول، جورج (۱۳۸۵). *کاربردشناسی*. ترجمه محمد عموزاده مهدیرجی و منوچهر توانگر. تهران: سمت.
- Richards, Jack C. & Richard Schmidt (2002). *Dictionary of Language Teaching & Applied linguistics*. 3<sup>th</sup> edition. Longman.
- Sanders, T. & H. Pander Maat (2006). "Cohesion and Coherence: Linguistic Approaches" in *Encyclopedia of Linguistics*. Pp. 591-595.
- Sandorf, A. (2006). "Coherence: Psycholinguistic Approach" in *Encyclopedia of Linguistics*. Pp. 585-591.